

بسم الله الرحمن الرحيم

فلسفه

درس 5

تاریخچه و سیر تحولات فلسفه

(قسمت چهارم)

نگاهی به تاریخ فلسفه در یونان

سیر تفکرات نظری در یونان را می توان به چند دوره جدا گانه تقسیم کرد. در فاصله میان قرن دوازدهم تا قرن هفتم پیش از میلاد ، اندیشه های فلسفی آن سرزمین ، آمیخته با تخیلات اسطوره ای و در قالب سروده های ادبی ارائه می گردید ؛ مانند این عبارت که :

"در آغاز ، فضای بدون شکل و غیر متعین وجود داشت ، و تاریکی زیر زمین و شب که مادر خواب است ، از آن به وجود آمدند. سپس آندو ، روز و اثیر را به وجود آوردند. آنگاه ، مادر زمین (گیا) و عشق (أرس) به وجود آمدند. مادر زمین نیز ، آسمان (اورانوس) را زایید و از آمیزش آنان ، آب (أکیانوس) به وجود آمد".

حوزه فلسفی "ایونیا"

از قرن هفتم پیش از میلاد ، حکیمان شهر ملطیه (میلتوس Miletus) در منطقه "ایونیا" که از مستعمرات یونان در آسیای صغیر بوده است ، افکار فلسفی یونانی را از اسطوره های تخیلی زدودند و بر روی مسائلی چون پدیده های طبیعی و منشأ پیدایش آنها به منظور کشف مبدأ به وجود آمدن همه اشیاء در جهان ، متمرکز شدند.

یکی از این فلاسفه ، "طالس" (Thales) است که از اهالی شهر "میلتوس" بود و اندیشه های او در حدود سال 640 قبل از میلاد ، رواج یافت. وی معتقد بود که زمین بر روی آب قرار دارد و آب ، سرچشمه وجود اشیاء است.

شخصیت دیگر فلسفی این دوران ، "اناکسیمندر" (Anaximander) است. وی از شاگردان "طالس" بود و بر این باور بود که ماده ای ازلی و نامتناهی و نامتعیّن، نخستین اصل و منشأ پیدایش جهان است و همه امور سرد و گرم و خشک و تر ، از آن ماده اصلی نشأت می گیرند و این عناصر چهارگانه (آب ، خاک ، آتش و هوا) ، طبیعت را به وجود می آورند و توازن آن را حفظ می نمایند.

فیلسوف دیگر این برهه ، "هراکلیتس" (Heraclitus) می باشد که در حدود 500 سال قبل از میلاد می زیسته است. وی ، معرفت بشری را امری نسبی می دانست و معتقد بود که همه اشیاء در حال تغییر هستند و ما هرگز یک جوهر مادی را دو بار لمس نمی کنیم ، زیرا بار دوم که آن را لمس می کنیم ، آن شئی غیر از آن است که در مرتبه اول ، آن را لمس نموده ایم. او جوهر اساسی جهان را آتش می دانست که همه تغیرات را اداره می کند.

حوزه فلسفی "النا"

حوزه دیگر فلسفه یونانی که در قرن ششم قبل از میلاد به وجود آمد ، حوزه "النا" (Alea) نامیده می شود که در منطقه ایتالیای جنوبی قرار داشته و در آن زمان ، مستعمره یونان بوده است. حکمای معروف این حوزه عبارتند از "گزنوفانس" (Xenophanes) ، "پارمنیدس" (Parmenides) و "زنون" (Zeno). "پیثاغورث" (Pythagoras) نیز که اصالتاً از اهالی "ساموس" (Samos) بود ، در حوالی سال 530 قبل از میلاد ، به آن منطقه مهاجرت کرد و انجمن علمی و فلسفی خود را بنیان نهاد.

"گزنوفانس" بنیانگذار مکتب "الئا" معتقد بود که : غیر از الهه های دیگر ، یک خداوند بزرگ وجود دارد که هرگز فانی نمی شود و تغییر نمی پذیرد و محرک همه عالم است.

"پارمنیدس" نیز ، به قوانینی کلی بدین شرح اعتقاد داشت:

- وجود ، امری اصیل است و از عدم برنخاسته است.
- خلأ به معنای "لاموجود" ، نمی تواند باشد.
- کثرت ، نمی تواند از وحدت اولیه نشأت گرفته باشد.

مکاتب فلسفی آتن

در شهر آتن ، تا اواخر قرن پنجم قبل از میلاد ، دو شخصیت مهم فلسفی ظهور کردند. یکی از آنها "سقراط" بود و دیگری "آناکساگوراس" که از مستعمرات یونان در آسیای صغیر به آن شهر آمده بود. اما پس از مدتی ، اولی به مرگ محکوم شد و دومی به تبعید. و بدین طریق ، زمینه برای گسترش حرکت شکاکان و سوفسطائیان در آن سرزمین ، فراهم گشت.

حرکت سوفسطائیان

در اواسط قرن پنجم قبل از میلاد ، برخی از پژوهشگران یونانی در مقابل نظامهای فلسفی که در حوزه های یادشده ارائه گردیده بود ، به صف آرایی پرداختند و به فلسفه به عنوان وسیله ای برای وصول به حقیقت ، به دیده شک و تردید نگریستند و به "سوفسطائیان" (سوفیست ها) یعنی آموختگان ، شهرت یافتند.

سردمدار این گروه معترضان ، "پروتاگوراس" از اهالی منطقه "تراس" (Thrace) بوده و در نیمه دوم قرن پنجم قبل از میلاد می زیسته است. نامبرده معتقد بود که معارف عقلی ، مبتنی بر تجربه حسی است و تجربه حسی به خاطر

خطا پذیر بودن حسّ ، فریبنده است و اعتبار لازم را برای شناخت یقینی ندارد. بنا بر این، امکان شناسایی یقینی حقایق ، مورد شک و تردید می باشد.

یکی از معاصران وی ، "گرگیاس" بود که از این محدوده نیز فراتر رفت و بر این باور بود که هیچ حقیقتی وجود ندارد ، و اگر وجود داشته باشد ، قابل شناختن نیست ، و اگر قابل شناختن باشد ، قابل بیان و انتقال به دیگران نخواهد بود.

پیروان این رهبران ، با تردید در مبانی فلسفه ، از مکاتب موجود فلسفی روی گردان شدند و به آموزش خطابه و سخنوری و دستور زبان پرداختند و بسیاری از آنها برای دفاع از متهمان در دادگاه ها ، از آنها وجهی دریافت نموده و از این طریق ، به امرار معاش می پرداختند. از آنجا که این گروه ، به خاطر یافتن حقیقت به بحث نمی پرداختند و تنها برای پیروزی بر حریف خود ، به مباحثات و مناظرات و دفاعیه ها وارد می گردیدند و به خاطر مزدی که دریافت می داشتند ، حق را به عنوان باطل و باطل را به عنوان حق جلوه می دادند ، به زودی مورد نفرت عموم مردم قرار گرفتند.

شخصیت های فلسفی آتن

در برابر سوفسطائیان ، جمعی از متفکران آن دیار به تأسیس مکاتب فلسفی عمیق و گسترش انواع علوم عقلی ، همت گماشتند. معروف ترین فیلسوفانی که در این برهه از زمان در شهر آتن زندگی کرده و مکاتب فلسفی مهمی را عرضه داشته اند عبارتند از : سقراط ، افلاطون و ارسطو.

سقراط

سقراط در سال 469 یا 470 قبل از میلاد در شهر آتن به دنیا آمد و در سال 399 قبل از میلاد ، به مرگ محکوم شد و با نوشیدن زهر شوکران ، از دنیا رفت. وی به وجود خدا و جاودانگی نفس انسان اعتقاد داشت. روش استدلالی سقراط ، مبتنی بر جستجوی حقیقت و اثبات آن از طریق پرسش و پاسخ بود. وی معتقد بود که معرفت ، بالاترین خیر و سرچشمه فضائل است.

او می گفت : منشأ رفتارهای ناروا ، جهالت می باشد و اگر مردم ، حق را بشناسند ، به سراغ باطل و خطا نمی روند.

پس از سقراط ، شخصیت هایی چون اقلیدس (Euclides) ، آریستئیپوس (Aristippus) و افلاطون ، به تحلیل و تبیین دیدگاه های وی همت گماشتند.

افلاطون

افلاطون در سال 427 قبل از میلادی دیده به جهان گشود و در سال 347 قبل از میلاد ، از دنیا رفت. وی از شاگردان سقراط بود و در سنّ حدوداً چهل سالگی، مؤسسه ای آموزشی و تربیتی به نام "آکادمی" تأسیس کرد و تا آخر عمر خود به تدریس علوم در آن پرداخت. این دانشسرای معروف پس از مرگ افلاطون نیز ، تا سال 529 میلادی ، یعنی به مدت بیش از نهمصد سال ، به فعالیت آموزشی خود ادامه داد ، تا اینکه امپراتور روم شرقی در آن سال ، به خاطر تعصبات دینی مسیحیت ، آن را تعطیل کرد.

افلاطون به عالمی عقلانی به نام عالم مُثُل معتقد بود که مثال های همه اشیاء و فضائل و ارزشها در آنجا قرار دارند. وی عالیترین مثال را مثال خیر که با مثال زیبایی یکی است ، می دانست ، و بالاترین شناخت را شناخت آن مثال قلمداد می کرد.

ارسطو

ارسطو در سال 384 قبل از میلاد در مقدونیه به دنیا آمد و در سنین نوجوانی به آتن مهاجرت کرد و از هیفده سالگی ، در محضر درس افلاطون به آموزش علوم پرداخت. وی تا بیست سال پس از درگذشت افلاطون در آن شهر به تعلیم دانش های گوناگون اشتغال داشت و پس از آن توسط پادشاه مقدونیه برای تعلیم و تربیت فرزندش اسکندر مقدونی ، به آن سامان دعوت شد و از

آتن مهاجرت نمود ؛ اما پس از هفت سال ، مجدداً به آتن بازگشت و نهادی علمی را تاسیس کرد و در آنجا به تربیت شاگردان خود پرداخت. وی در اواخر عمرش توسط سردمداران وقت ، به مخالفت با معتقدات رایج آن سرزمین متهم شد و به جزیره "اوبویا" (Euboea) فرار کرد و در سال 322 قبل از میلاد ، از دنیا رفت.

از آنجا که وی در هنگام تعلیم و تدریس خود ، به قدم زدن مبادرت می ورزید ، مکتب فلسفی او به نام مکتب "مشائی" معروف گشت. آثار علمی ارسطو در زمینه فلسفه به معنای خاص که اصول و مبادی اولیه نامیده شده ، پس از نوشته های او در زمینه علوم طبیعیات تدوین و توسط شاگردانش منتشر شد و از آن زمان ، به "ما بعد الطبیعه" یا "متافیزیک" معروف گردید.

دیگر مکاتب فکری در یونان

همزمان با شکوفایی دانش فلسفه توسط سه حکیم بزرگ یونان (سقراط ، افلاطون و ارسطو) ، مکاتب گوناگون فکری دیگری نیز به وجود آمدند که برخی از آنها را به صورت فشرده از نظر شما می گذرانیم.

مکتب رواقیان

این مکتب توسط "زنون سیتیومی" که از اهالی (Citium) در قبرس بود ، پس از گذشت دو دهه از درگذشت ارسطو ، در شهر آتن بنیانگذاری شد. از آنجا که پیروان این مکتب در آن زمان ، برای بحث و گفتگو ، در رواق و ایوان سرپوشیده (Stoa Poikile) گرد هم می آمدند ، به "رواقیان" شهرت یافتند.

زنون بر این باور بود که جهان ، در پرتو نفس خود یا عقل جهانی که "لوگوس" نامیده می شود ، موجودی زنده است. او ، صورت را به عنوان نیروی محرک و ماده را به عنوان موجود متحرک معرفی می کرد و هر دو را امری جسمانی قلمداد می نمود که در یک فرد ، ترکیب یافته اند.

مهمترین نظریه پردازان این مکتب عبارتند از : "کلئانتس" (Cleanthes) و "خروسیپوس" (Chrysippus) که در قرن سوم پیش از میلاد می زیستند.

مکتب اپیکوریان

این مکتب نیز در همان عصر ، توسط "اپیکورس" (Epicurus) در یونان تاسیس گردید. وی که او را "اپیکور" نیز می نامند ، در سال 341 قبل از میلاد به دنیا آمد و در 19 سالگی به آتن مهاجرت کرد. وی ، هدف فلسفه را آشنا کردن انسان ها نسبت به زندگی سعادت‌مندانه می دانست و از اینرو ، فلسفه را تابع علم اخلاق قلمداد می کرد و پیروان خود را به توجه به زیبایی طبیعت و لذت های معنوی دعوت می نمود.

بارز ترین نظریه پردازان این مکتب عبارتند از : "آپلودروس" (Appolodorus) ، "زنون سیدنی" (Zeno of Sidon) و "مترودروس" (Metrodorus) .

مکتب کلیان

بنیانگذار این مکتب ، "آنتیس تنس" بود که مدتی در محضر سقراط به تحصیل فلسفه اشتغال داشته و سپس مکتب نظری دیگری بنیان نهاده است. وی ، لذت های جسمانی را تحقیر می کرد و از مظاهر اشرافی گری پرهیز می نمود. لباس های کارگری می پوشید و با طبقه محرومین جامعه محشور بود. وی منکر دولت ، مالکیت خصوصی ، دین و ازدواج ، و خواستار بازگشت به طبیعت بود و مکاتب فلسفی عمیق دیگر را ناچیز می شمرد.

پس از وی ، شاگردش "دیوگنس سینوپی" که "دیوژن" و "دیوجانس" هم نامیده می شود ، بیش از او در این امور افراط کرد و پیروان خود را به فرار از دستاوردهای تمدن فراخواند و اتخاذ شیوه زندگانی حیوانات مانند سگ را ترویج می نمود و به همین مناسبت ، پیروان این مکتب "کلیان" نامیده شدند. آنان ، مردم را به غنای نفس به معنای رها ساختن جهان و مظاهر تمدن آن فرا می خواندند.

مکتب شکاکان

بنیانگذار این مکتب "پیرون" بود که "پیرهون" نیز خوانده می شود و در عصر ارسطو می زیسته است. شاگرد او "تیمون" پس از وی ، مکتب شک را که از استاد خویش فراگرفته بود تبیین کرد. از دیدگاه سردمداران این مکتب ، هیچ حقیقتی از طریق حس و فلسفه قابل اثبات نیست. زیرا حس انسان تنها ظاهر اشیاء را درک می کند ، نه حقیقت آنها را. فلسفه نیز به خاطر تعارض ها و تناقض های مکاتب مختلف فلسفی ، قابل اعتماد نمی باشد.

پیروان این مکتب ، علاوه بر تردید در میانی نظری ، میانی عملی مانند اصول اخلاقی را نیز مورد شک قرار داده و معتقد بودند که هیچ مبنای عقلی برای ترجیح یک عمل بر رفتار دیگری وجود ندارد. بر اساس این اصل ، آنان هرگونه فضیلت اخلاقی ثابت را انکار می کردند و معتقد بودند که اگر فردی قوی در موقعیتی خطرناک ، خود را از طریق قربانی کردن شخصی ضعیف نجات ندهد ، کاری احمقانه کرده است.

انحطاط فلسفه در یونان

بروز جنگ های طولانی و طاقت فرسا ، موجب فروپاشی نظام آتن در سال 327 قبل از میلاد و انضمام یونان به امپراطوری روم در سال 146 قبل از میلاد گردید. سقوط وحشتناک آن سامان و ظهور و رواج مکاتب مخالف فلسفه و فشارهای سیاسی و مذهبی مخالفان ، عرصه را بر فیلسوفان آن دیار تنگ کرد. دانشمندان این رشته به تدریج بار سفر بستند و گروهی به "رم" در ایتالیا مهاجرت کردند و گروهی دیگر عازم "اسکندریه" در مصر شدند.

این دانشمندان مهاجر با آموزش فلسفه و تربیت نسل جدیدی از فیلسوفان در آن دیار ، زمینه را برای ظهور مکاتب فلسفی دیگری را مانند مکتب "نوفیثاغوری" و مکتب "نوافلاطونی" فراهم ساختند. پیروان این مکاتب معتقد بودند که شناخت ذات خداوند ناممکن است ، و نفس انسان از عالم علوی به این جهان دنیوی آمده است.

نظریه پردازان بارز مکتب "نوفیثاغوری" عبارتند از : "نیگیدیوس فیگولوس" ،
"سوتیون" ، "آپولونیوس تیانی" و "نیکوماخوس گراسایی".

بنیانگذار مکتب "نو افلاطونی" هم شخصی به نام "آمونیوس ساکاس" بوده که
سمت استادی "افلوپین" (متوفای سال 270 میلادی) را بر عهده داشته
است.

پس از ظهور اسلام ، فلسفه یونانی از طریق مصر ، به حوزه های علمیه
اسلامی وارد گردید و تدریس مکاتب فلسفی افلاطون و ارسطو در حوزه درس
امام محمد باقر (ع) و امام جعفر صادق (ع) در شهر مدینه ، توسط آن دو
پیشوای بزرگ ، مورد تشویق قرار گرفت.

در دوران شکوفایی علمی جهان اسلام ، این مکاتب فلسفی توسط
دانشمندان بزرگی چون ابن سینا ، فارابی و خواجه نصیر الدین طوسی ، در
مراکز علمی و آموزشی ایران به اوج شهرت خود رسید و در پرتو پژوهش های
محققان بزرگ مسلمان ، بر غنای آن افزوده شد. انشاء الله در فصل های
دیگر، به شرح ابعاد این تحول تاریخی در دانش فلسفه خواهیم پرداخت.